

متن شبیهه: «گفتند: فردی در خانه اش به لهُو و لعب و گناه و فحشا مشغول است. نگفت به این مرکز فساد حمله کنید و شلاقشان بزنید ... وقتی مردم بعد از قتل عثمان، با اصرار شدید و بی سابقه از او خواستند که حاکم شود گفت: مرا رها کنید و سراغ کس دیگری روید. اول کسی بود که با رای قاطع مردم حاکم شد ... بارها در سخنانش انتقاد از حاکم را تکلیف شرعی مردم دانست و ...». ادامه‌ی شبیهه را در پاسخ‌ها تک‌به‌تک می‌گذارم.

پاسخ: برخی از مواردی که بیان شده است، واقعیت‌های گزینش شده‌ی تاریخی هستند که صرفاً برای یک هدف خاص (تخریب چهره‌ی نظام اسلامی و ولی فقیه و تطهیر چهره‌ی سران فتنه ۸۸) بیان شده‌اند و هدف از بیان آن‌ها اساساً نشان دادن سیره‌ی امیرالمؤمنین (ع) نیست که شنونده و خواننده‌ی دانا و آگاه می‌داند آنچه که از حقیقت‌های تاریخی در اینجا نوشته شده تنها قطره‌ای از دریای بی‌کران فضائل و مناقب امیرالمؤمنین (ع) است نه همه‌ی آن! برخی از موارد هم تحریف و دروغ است که در جای مناسب به آن پاسخ کافی و مبسوط را خواهیم داد.

بایستی توجه داشت همان طور که خداوند هم رحمت دارد هم غضب، اسلام نیز به همان صورت هم جلوه‌های رحمانی در خود دارد و هم جلوه‌های غضبانی. امیرالمؤمنین (ع) جلوه‌ی تمام نمای قرآن و جانشین به حق پیامبر خدا (ص) بودند؛ به همین دلیل ایشان در شرایط مختلف، تصمیمی را اتخاذ نموده‌اند که امروز راهنمای ماست. در این تصمیمات به اقتضای شرایطی که وجود داشته است یک بار جلوه‌ی رحمانی و بار دیگر جلوه‌ی غضبانی اسلام نمایان شده است؛ برای درک فلسفه‌ی تصمیمات و رفتارهای حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) بایستی با سیره‌ی امیرالمؤمنین (ع) آشنا باشیم و گرنه هر ربی را به یابس ربط داده و به جای آگاهی دادن، حق را با باطل آمیخته و دانسته و ندانسته شبیهه می‌سازیم!

اکنون متن شبیهه را مورد بررسی و پاسخ گویی قرار می‌دهیم؛ هر چند پیش از این، پاسخ‌هایی به این نوشته ارائه شده است اما در عین منطقی بودن آن پاسخ‌ها، لازم بود حقیقت امر به صورت مفصل و مبسوط بیان شود. تلاش بر این بوده که غالب پاسخ‌ها و متون ارائه شده مستند به منابع معتبر مانند «نهج البلاغه» باشند تا آنچه که در پاسخ‌ها بیان می‌کنیم غالباً کلام مبین امیرالمؤمنین (ع) باشد نه کلام خودمان.

۱. «گفتند فردی در خانه اش به لهُو و لعب مشغول است، نگفت به این مرکز فساد حمله کنید و شلاقشان بزنید. گفت خانه و حریم شخصی خودش است. به شما ربطی ندارد با چشمان بسته وارد شد و بعد از خارج شدن از منزل دوباره چشمانش را باز کرد و گفت من چیزی ندیدم.»

الف- داستان فوق در هیچ کدام از منابع تاریخی یافت نشد. امیرالمؤمنین (ع) به عنوان الگوی تمام عیار تقوا، همواره مردم را به دوری از گناه دعوت می‌کردند و در جای‌جای نهج البلاغه این موضوع پیداست؛ از جمله آنکه فرمودند: «ای بندگان خدا، بدانید که تقوا، دژی محکم و شکست‌ناپذیر است، اما هرزگی و گناه، خانه‌ای در حال فرو ریختن و خوار کننده است که از ساکنان خود دفاع نمی‌کند و کسی که به آن پناه برد، در امان نیست.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷)

ب- باید توجه داشت که حریم خصوصی افراد محترم است و کسی حق تعرض به آن را ندارد. هر کسی در خانه‌اش با این استدلال که ورود بدون اجازه به آن حرمت دارد و محدوده‌ای است که ویژه‌ی اعضای آن خانه است می‌تواند هر کاری که بخواهد انجام بدهد. اما در صورتی که کارها و اقدامات او خلاف مصلحت عمومی جامعه نباشد و به کسی هم

آسیبی وارد نکند، هیچ کسی حق ورود بدون اجازه به آن خانه و بازجویی از اعضای خانه را نخواهد داشت. اما چنانچه اقدامات انجام شده در یک خانه به دیگران آسیب وارد کند به گونه‌ای که مثلاً زمینه‌ی به فساد کشیده شدن دیگران را فراهم کند دیگر «حریم خصوصی» به حساب نمی‌آید و اتفاقی که افتاده تنها مرتبط به یک فرد نیست بلکه به جامعه ارتباط دارد. «امیرالمؤمنین (ع) از کنار شخصی عبور کردند که در حال بازی با آلت تناسلی خود بود؛ ایشان محکم به روی دست او زدند در حدی که دست او سرخ شد، سپس از بیت‌المال مبلغی را برای ازدواج او اختصاص دادند». (کافی، ط الإسلامیه، ج ۷ ص ۲۶۵) با عنایت به این روایت می‌توان متوجه شد که گناه فردی، وقتی مصلحت عمومی جامعه را به خطر می‌اندازد بایستی با آن مقابله کرد و جای هیچ توجیهی باقی نمی‌ماند که مثلاً کسی بگوید: «کسی که گناه می‌کند به خودش مربوط است و او را در قبر کسی نمی‌گذارند؛ نباید دخالت کرد!».

شهید مطهری در کتاب «اسلام و مقتضیات زمان» به زیبایی رابطه‌ی میان فرد و اجتماع را شرح داده است: «اجتماع روی فرد اثر می‌گذارد و فرد روی اجتماع. واقعا مجموعش یک واحد است، خودش روح دارد، عمر دارد ... علامه طباطبایی در کمال وضوح از قرآن استنباط می‌کند که قرآن برای اجتماع، شخصیت قائل است. برای اجتماع عمر قائل است: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» اعراف، ۳۴. همچنین برای اجتماع بیماری و سلامت قائل است. برای اجتماع سعادت و شقاوت قائل است. برای اجتماع شرکت در مسئولیت قائل است. گاهی افرادی می‌پرسند چرا اگر اکثریت یک قومی گناه کرده‌اند، اقلیت صالحی هم که در میان آن قوم است به عذاب آن قوم معذب می‌شوند؟ نمی‌دانند که افراد اجتماع، حکم اعضای یک پیکر را دارند. وقتی که در عضوی از یک پیکر سرطان پیدا بشود، اعضای دیگر نمی‌توانند بگویند چرا ما هم باید از بین برویم. به همان دلیل که شما با یکدیگر اتصال و هم‌ریشگی و پیوند دارید و به همان دلیل که از سعادت او بهره‌مند هستید، به همان دلیل از بدبختی او هم باید در اجتماع متضرر باشید. فقط آن دنیا است که دنیای جدایی است.» (اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۳۲۹)

ج- بنابراین عقل و شرع می‌پذیرد که باید با ایجادکننده‌ی زمینه‌ی مفاسد اخلاقی مبارزه کرد. هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که یک خانه‌ی فساد در کوچه و محله‌ی آنها فعال باشد و به خاطر این خانه‌ی فساد جوانان آن محله به انحراف کشیده شوند و بهانه‌ی عدم برخورد هم این باشد که «حریم خصوصی است کسی حق دخالت ندارد»؛ این بیان کاملاً روشن است که آزادی یک فرد نباید آزادی دیگران را محدود کند! ضمن اینکه اگر کسی سخنی بگوید که نتیجه‌اش این باشد که معصومین علیهم‌السلام به انجام گناه بی‌تفاوت بوده‌اند یا آن را توجیه و تطهیر می‌کردند، حکم این کار دروغ بستن به معصومین علیهم‌السلام است «و من أظلم ممن افتری علی الله کذبا!».

۲. «وقتی مردم، بعد از قتل عثمان با اصرار شدید از او خواستند که حاکم شود گفت: مرا رها کنید و سراغ کس دیگری بروید. این طور نبود که حکومت را حق خداداد خود بدانند و تشکیل آن را تکلیف شرعی خود بشمارد و از هر فرصتی استفاده کند.»

الف- حکومت طبق آیات قرآن کریم حق «صالحان» است: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومت شان را در زمین پابرجا سازیم». سوره قصص آیه ۵ و ۶.

تشکیل حکومت اسلامی از وظایف امام معصوم (ع) است و نه تنها وظیفه‌ی ایشان، بلکه وظیفه‌ی «صالحان» و «مؤمنان» است که برای تشکیل حکومت اسلامی تلاش کنند. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ی ۴۰ نهج البلاغه درباره ضرورت تشکیل حکومت می‌فرمایند: «اینها می‌گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهرمنند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد. جاذبه‌ها امن و امان، و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند». سپس امام توضیح می‌دهند که حاکم مؤمن چه تفاوتی با حاکم بی‌ایمان دارد: «در حکومتی که نیکان بر سر کار باشند، پرهیزگار به طاعت حق مشغول است و در حکومت امیر ظالم، بدکردار از زندگی تمتع می‌جوید. تا زمان هر یک به پایان آید و مرگش فرا رسد».

ب- عرض کردیم که تشکیل حکومت وظیفه‌ی امام معصوم است؛ حال بایستی بگوییم که علاوه بر اینکه تشکیل حکومت وظیفه معصوم است، حکومت و ولایت بر مردم جزء حقوق مسلم امام معصوم است که این حق را خداوند به پیامبر (ص) داد و پیامبر (ص) نیز در موقعیت‌های بسیاری (همچون روز غدیر خم) امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان معصوم ایشان را جانشینان خود معرفی کردند؛ اعلام این جانشینی نیز تمام حقوقی را که خداوند به پیامبر (ص) اعطا کرده بود، به جانشینان ایشان منتقل می‌کرد.

امیرالمؤمنین (ع) و فرزندان ایشان در هر فرصتی حقوق غصب شده‌ی اهل بیت (ع) را یادآوری نموده و تأکید می‌کردند که خلافت پیامبر (ص) و حکومت اسلامی و راه سعادت مردم از جریان و مسیر اصلی خود منحرف شده و به آشخور فتنه‌های مختلف تبدیل شده است؛ برای نمونه می‌توان به خطبه‌ی شماره ۳ نهج البلاغه معروف به خطبه شقشقیه اشاره کرد که حضرت صراحتاً ولایت و جانشینی پیامبر را حق خود دانسته و می‌فرمایند: «صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند». همچنین حضرت در خطبه‌ی دوم نهج البلاغه در بیان جایگاه خاندان پیامبر (ص) می‌فرمایند: «ویژگی‌های حق ولایت به آن‌ها اختصاص دارد و وصیت پیامبر نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت به آن‌ها تعلق دارد. هم اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت». همچنین است که در روز شورا ایشان خطاب به حاضران که به او گفتند: «نسبت به خلافت حریص هستی»، فرمودند: «شما با اینکه از پیامبر اسلام دورترید، حریص‌تر می‌باشید، اما من شایسته‌تر و نزدیک‌تر به پیامبر اسلام هستم. همانا من تنها حق خود را مطالبه می‌کنم که شما بین من و آن حائل شدید و دست‌بر سینه‌ام زدید». (خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه) و در خطبه‌ی شماره ۶ نیز فرمودند: «از هنگام وفات پیامبر تا امروز حق مرا از من بازداشته و به دیگری اختصاص دادند». این موارد به خوبی بیانگر این است که حکومت حق خدادادی اهل بیت علیهم‌السلام است.

ج- اینکه فرمودند: «مرا رها کنید و به سراغ کسی دیگر بروید»، نه به این دلیل که خودشان را شایسته‌ی این مقام ندانسته و یا حکومت بر مسلمانان را حق خود نمی‌دانستند. چه اینکه پیش از این اتفاق، تمام خلفای غاصب پیشین با صراحت تمام به شایسته نبودن خودشان برای امر حکومت و برتری نسبی امیرالمؤمنین (ع) اذعان کرده بودند و در خطبه‌های بالا نیز حقیقت امر را برای شما از زبان امیرالمؤمنین (ع) نقل کردیم؛ بلکه مسأله‌ی اصلی در اینجا اجرای عدالت بود. آن‌ها که پیش از امیرالمؤمنین (ع)، خلافت پیامبر (ص) و حکومت اسلامی را به یغما بردند انحرافات و بدعت‌های بسیاری را در دین ایجاد نمودند، برای اطرافیان و نزدیکان خود راه‌های سوء استفاده از بیت‌المال مسلمین را

باز گذاشتند، افراد لابلالی و بی لیاقت را به مناصب مهم حکومتی منصوب کردند، جای پای کفار سابق با نام بنی امیه را برای به غارت بردن خلافت اسلامی محکم کردند، بر اثر بی تدبیری‌های مختلف جنگ‌ها، آشوب‌ها و شورش‌ها به راه انداختند و بی گناهان را به دم تیغ سپردند و ... مردم دوباره چنین حاکمانی را می‌خواستند؛ وگرنه عاشق چشم و ابروی امیرالمؤمنین (ع) نبودند که حضرت در همان لحظه بیعت نیز به آن‌ها فرمود در آینده بیعت‌تان را خواهید شکست!

اما امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۹۲ نهج البلاغه به صراحت خطاب به مردم می‌فرماید که شما توان و ظرفیت درک عدالت و پذیرش برقراری تساوی در بیت‌المال و اصلاح انحرافات و ریشه‌کن کردن بدعت‌ها را ندارید، پس مرا واگذارید و به سراغ شخصی مانند پیشینیان بروید، که آن‌ها در اجرای روش‌های قبلی برای شما بهتر هستند. در زمان ظهور و برپایی حکومت عدل الهی نیز امام‌زمان (عج) همان شیوهی امیرالمؤمنین (ع) را در اجرای احکام و دستورات دین مبین اسلام خواهند داشت؛ اینکه می‌گویند زمینه‌ی ظهور را آماده کنیم یا برای ظهور خودمان را بسازیم نه به این معناست که فقط نماز و روزه و خمس و زکات‌مان را درست کنیم و آدم‌های پاک، صالح و با اخلاقی باشیم؛ این‌ها به تنهایی کافی نیست. بایستی به درک لازم از عدالت برسیم و با تمام وجود آماده‌ی اجرای عدالتی همچون عدالت امیرالمؤمنین (ع) باشیم که در این نوع عدالت، برادری مانند عقیل نیز در ازای درخواست سهم بیشتر از بیت‌المال مسلمین به آتش دعوت می‌شود!

اکنون دلیل اصلی «مرا واگذارید» را از زبان امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم: «زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه‌آمیز است و چهره‌های گوناگون دارد و دل‌ها بر این بیعت ثابت و عقل‌ها بر این پیمان استوار نمی‌ماند. چهره‌ی افق حقیقت را [در دوران خلافت سه خلیفه] ابرهای تیره‌ی فساد گرفت و راه مستقیم حق ناشناخته ماند. آگاه باشید! اگر دعوت شما را بپذیرم، بر اساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم و به گفتار این و آن و سرزنش‌کنندگان گوش فرا نمی‌دهم». حکومت از نظر امیرالمؤمنین (ع) فی‌نفسه هیچ ارزشی نداشت و آن را فقط وسیله‌ای برای اجرای عدالت می‌دانستند؛ بنابراین مانند خلفای غاصب پیشین به فریب‌کاری نپرداخته و طرح اصلی خود برای اداره‌ی حکومت را صراحتاً اجرای عدالت معرفی کردند، حتی اگر مهریه‌ی زنان شده باشد: «به خدا سوگند بیت‌المال تاراج شده را در هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت‌تر است». (خطبه ۱۵ نهج البلاغه)

همچنین در همین راستا حضرت در نامه‌ای خطاب به طلحه و زبیر پس از سوگند به نام خدا که نه نیازی به حکومت داشتیم و نه رغبتی به خلافت، می‌فرماید: «هنگامی که خلافت به من رسید به کتاب خدا و آنچه برای ما در آن مقرر داشته و فرمان‌مان داده که بر شیوه آن عمل کنیم، نظر کردم و از آن پیروی نمودم. و به سنتی که پیامبر (ص) نهاده است اقتدا کردم. بنابراین، دیگر به رأی شما و جز شما نیازی نداشتیم». (خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه) خلفای غاصب اما به محض دستیابی به حکومت خود را پیرو خلیفه پیشین دانسته و تأکید می‌کردند که راه و روش او را ادامه خواهند داد؛ اما امیرالمؤمنین (ع) به روشنی مرز روش و سیره‌ی خود را که تماماً برگرفته از متن دین و روش تربیتی پیامبر اکرم (ص) بود با روش پیشینیان برای مردم اعلام کردند و طبق همین دلیل فرمودند که «مرا واگذارید».

۳. «اول کسی بود که با رای قاطع مردم حاکم شد. بعد از انتخاب شدن به مردم نگفت به خانه روید و مطیع باشد. گفت: در صحنه بمانید و اظهار نظر و انتقاد کنید که من ایمن از خطا نیستم مگر اینکه خدا نگاهم دارد. بارها در سخنانش انتقاد از حاکم را تکلیف شرعی مردم دانست».

الف- در اسلام، رأی به یک شخص بعد از مشروعیت حکومت او است؛ یعنی ابتدا مشروعیت مهم است و سپس مقبولیت یا همان رأی و نظر مردم. به این ترتیب اگر حکومت کسی پایه و مبنای شرعی نداشته باشد، تمام مردم دنیا نیز پشت او قرار بگیرند حکومت او مشروع نیست و تا زمانی که مشروع نباشد نقطه‌ی مقابل حکومت الهی یعنی حکومت طاغوتی و شیطانی است. همان‌گونه که امیرالمؤمنین(ع)، غصب خلافت توسط اهالی سقیفه را به «آبی بد مزه و لقمه‌ای گلوگیر»، «چیدن میوه‌ی کال و نارس» و «کشاورزی در زمینی که متعلق به غیر است» تشبیه کردند. درباره‌ی امیرالمؤمنین(ع) نیز این‌گونه نبود که رأی مردم به ولایت و خلافت ایشان مشروعیت بدهد؛ بلکه از ابتدای وفات پیامبر نیز ایشان خلیفه بوده‌اند اما حکومت به صورت ظاهری در اختیار ایشان نبوده است. امام و جانشین بر حق پیامبر ایشان بودند، اما چون یار و یاور برای برپایی حکومت نداشتند تا زمانی که مردم به آمادگی لازم برای پذیرش خلافت ایشان رسیدند صبر پیشه کردند. بنابراین اشتباه محض است که تصور کنیم رأی یا بیعت مردم به حکومت کسی مشروعیت می‌دهد، یا اینکه بگوئیم «مبنای ولایت رأی مردم است!» البته جای هیچ انکاری نیست که بگوئیم تا به حال هیچ حاکمی در تاریخ بشریت با چنان بیعتی به حکومت نرسیده است. توصیفات عجیب امیرالمؤمنین(ع) از نحوه‌ی بیعت مردم با ایشان گویای امر است. برای نمونه خطبه ۲۲۹ نهج البلاغه را مطالعه کنید.

ب- آن جمله‌ای هم که در متن شبهه نوشته شده «ابن‌ابی‌وقاص مشروعیت حکومت او را نپذیرفت» از اساس نادرست است؛ چرا که اولاً سعدبن‌ابی‌وقاص در عین اینکه با امیرالمؤمنین(ع) بیعت قلبی نکرد موضع سختی هم در مقابل مشروعیت حکومت و ولایت امیرالمؤمنین(ع) نداشت، ثانیاً مشروعیت حکومت امیرالمؤمنین(ع) توسط خداوند تضمین شده بود و وابسته به نظر هیچ کسی نبود؛ آن‌گونه که در خطبه ۱۶۹ نهج البلاغه می‌فرمایند: «آن‌ها از روی حسادت بر کسی که خداوند حکومت را به او بخشیده است، به طلب دنیا برخاسته‌اند».

ج- امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرمایند: «از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست». از این خطبه چند نکته برداشت می‌شود: الف) تواضع بیش از اندازه‌ی امام در یکی دانستن خود با مردم در انجام خطا. ب) اثبات عصمت امام است؛ به این صورت که اشتباه نکردن خود را وابسته به اراده‌ی خداوند دانستند. ج) امام در اغلب امور حکومتی مشورت می‌کرد و هیچ امری از امور حکومت نبود مگر اینکه در آن رأی و نظر مشاوران را هم به کار می‌گرفتند. د) مشورت دادن و همفکری و بیان حقیقت را حق مردم دانستند نه تکلیف. تفاوت است میان حق و تکلیف. مثل این است که می‌گوئیم زنان در دین اسلام حق قضاوت دارند اما تکلیف نیست. مشورت دادن تکلیف نشد چرا که هر کسی توانایی مشورت دادن، اظهارنظر صحیح داشتن، انتقاد به جا و منصفانه را ندارد و هر انتقاد و مشورتی به کار نمی‌آید.

د- اطاعت از رهبر جامعه‌ی اسلامی و عدم تبعیت از فتنه‌گران بر هر کسی که زیر بیعت حکومت اسلامی است واجب می‌باشد؛ امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه در نکوهش پیروی از عایشه و لزوم تبعیت از رهبر جامعه می‌فرمایند: «ای مردم بصره! در پیدایش فتنه‌ها، هر کس که می‌تواند خود را به اطاعت پروردگار عزیز و برتر، مشغول دارد چنان کند؛ اگر از من پیروی کنید به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهیم برد، هر چند سخت و دشوار و پُر از تلخی‌ها باشد». همچنین در خطبه ۱۶۹ می‌فرمایند: «همانا حکومت الهی حافظ امور شماست، بنابراین زمام امور خود را بی آن که نفاق ورزید یا کراهتی داشته باشید به دست امام خود بسپارید. به خدا سوگند اگر در پیروی از حکومت و امام، اخلاص نداشته باشید، خدا دولت اسلام را از شما خواهد گرفت که هرگز به شما باز نخواهد گردانید و در دست دیگران قرار خواهد داد».

۴. «سعد ابن ابی وقاص، مشروعیت دولتش را نپذیرفت و بیعت نکرد، نه خانه را بر سرش خراب کرد، نه در خانه حصرش کرد و نه حتی علیه او سخن گفت».

الف- در تاریخ ضبط است که مدارای امیرالمؤمنین (ع) با مخالفان شان بسیار بیش از تصور بوده است. هیچ گاه آخرین راه حل را خشونت قرار نمی دادند بلکه دائماً بر مدارا کردن تأکید می کردند. سعد ابن ابی وقاص نیز نه اینکه با امیرالمؤمنین (ع) بیعت نکرد بلکه دیرتر از سایرین بیعت کرد و البته بر بیعت خودش هم استوار نبود و در هیچ کدام از جنگ های سه گانه، پشتیبان امیرالمؤمنین (ع) نشد. خود سعد اندیشه ی خلافت در سر داشت و همواره نسبت به امیرالمؤمنین (ع) حسادت می کرد که به همین دلیل امیرالمؤمنین (ع) صفت او را این طور بیان کردند: «أما سعد، فحسود» (الإمامة و السياسة، ج ۱ ص ۵۳) هر چند به موضوع حق بودن امیرالمؤمنین (ع) اذعان مکرر داشت تا جایی که در برخی گفت و گوها با معاویه، جملات و عبارات بسیاری در بیان فضائل امیرالمؤمنین (ع) از او صادر شده است. برای نمونه در کلام امام مجتبی (ع) است که فرمودند: «وقتی معاویه به سعد می رسد به او می گوید: «ای ابا اسحاق! چه چیزی مانع شد که مرا در خون خواهی امام مظلوم (عثمان) یاری نمایی؟» سعد گفت: همراه تو علیه علی بجنگم؟ هرگز، زیرا از پیامبر شنیدم که فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسى» معاویه به وی گفت: «تو این جمله را از پیامبر شنیدی؟» سعد گفت: «آری، اگر چنین نباشد هر دو گوشم گر باد». سپس معاویه گفت: «تو الان هیچ عذری برای کناره گیری نداری، به خدا سوگند اگر من این جمله را از پیامبر شنیده بودم هرگز با علی نمی جنگیدم». (علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۳)

ب- مدارا کردن امیرالمؤمنین (ع) تا زمانی بود که مخالفان دست به اسلحه نبرده، بر علیه حکومت شورش نکرده و حکومت اسلامی را با خطر مواجه نمی کردند. انتقاد کردن و حتی قبول نداشتن حکومت اسلامی مشکلی برای کسی ایجاد نمی کرد. همان طور که امثال سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، خوارج، طلحه، زبیر و عایشه و ... حکومت و ولایت امیرالمؤمنین (ع) را آن طور که شایسته بود نپذیرفتند، اما هیچ گاه صرفاً به خاطر همراهی نکردن امام و عدم بیعت با ایشان در محدودیت و تنگنا قرار نگرفتند. ولی هنگامی که همین افراد در شکل ها و قالب های مختلف دست به سلاح برده و بر علیه حکومت شورش و جنگ به راه انداختند، امیرالمؤمنین (ع) هیچ راهی جز مبارزه را انتخاب نکردند. همان طور که در خطبه ی ۱۷۳ یکی از ویژگی های رهبر جامعه ی اسلامی را این می دانند که با فتنه انگیزان مبارزه کند: «ای مردم، آن که تواناترین مردم به حکومت، و داناترین آنان به امر خدا در کار حکومت است از همه به حکومت شایسته تر است. اگر در مسأله حکومت فتنه جویی به فتنه برخیزد باز گشت به حق از او خواسته می شود و اگر امتناع ورزید کشته می شود». (نهج البلاغه، ترجمه انصاریان)

حضرت در خطبه ۱۶۸ و ۱۶۹ نهج البلاغه درباره ی مرز مدارا کردن با مخالفان می فرمایند: «این جریان سیاسی را تا می توانم مهار می کنم، اما اگر راه چاره ای نیابم، با آنان می جنگم» و در خطبه ۱۶۹ درباره ی طلحه و زبیر و سران قریش که برای تدارک جنگ آماده می شدند این چنین می فرمایند: «همانا ناکتین عهدشکن، به جهت نارضایتی از حکومت من به یکدیگر پیوستند، و من تا آن جا که برای وحدت اجتماعی شما احساس خطر نکنم، صبر خواهم کرد. زیرا آنان اگر برای اجرای مقاصدشان فرصت پیدا کنند، نظام جامعه ی اسلامی متزلزل می شود».

پس متوجه شدیم که مدارای حضرت با مخالفان حکومت اسلامی تا جایی بوده که آن ها حرکتی بر خلاف نظم عمومی جامعه انجام ندهند و چنانچه به حق مردم در امنیت و آرامش دست اندازی می کردند امیرالمؤمنین (ع)، تواناترین شخص برای بازپس گیری حقوق از دست رفته و تعرض شده ی مردم و حکومت الهی بودند.

۵. «طلحه و زبیر پیش او آمدند و از او پست و مقام خواستند، نپذیرفت. چند روز بعد طلحه و زبیر مدینه را به قصد مکه و تدارک نمودن جنگ جمل بر علیه علی ترک کردند. علی به آن ها گفت کجا می روید؟ دروغ گفتند، علی گفت می دانم برای جنگ با من می روید. با این وجود آن ها را زندانی نکرد. زندانی سیاسی برای علی معنا نداشت».

الف- اساساً کسی نمی تواند دیگری را به خاطر جرمی که هنوز مرتکب نشده بازداشت کند.

ب- طلحه و زبیر حدوداً چهار ماه پس از اینکه با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند و پس از اینکه با اصرارهای بسیار و قهر و گالیبه های متعدد، به توفیقی در کسب مقام و منصب و استفاده ی بیش از اندازه از بیت المال دست نیافتند، نامه ای را از طریق محمد بن طلحه برای حضرت فرستادند که «رأی ما دربارهی تو متزلزل شده... ما کارها را برای تو آماده کردیم و خلافت را به تو وا گذاشتیم... اما زمانی که عنان حکومت را به دست گرفتی در رأی و کشورداری مستبد شده و از نظرات ما استفاده نکردی...». امیرالمؤمنین (ع) از محمد بن طلحه پرسیدند: آن دو چه می خواهند؟ ابن طلحه گفت: «امارت بصره و امارت کوفه». حضرت در پاسخ فرمودند: «به خدا سوگند من از آن ها اکنون که در مدینه اند مطمئن نیستم، چگونه مطمئن شوم زمانی که آن دو را به امارت عراقین بگمارم، برو و به آن ها بگو: شما دو پیرمرد! از خدا و رسولش دربارهی امت او بر حذر باشید و با غائله و فتنه به حقوق مسلمانان تجاوز نکنید». (بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۸) در نهج البلاغه نیز مضبوط است که امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به اعتراض شفاهی طلحه و زبیر نسبت به عدم به کارگیری آن ها در امور حکومتی این چنین فرمودند: «روزی که خلافت به من رسید در قرآن نظر افکندم، هر دستوری که داده و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم. به راه و رسم پیامبر (ص) اقتدا کردم. پس هیچ نیازی به حکم و رأی شما و دیگران ندارم. هنوز چیزی پیش نیامده که حکم آن را ندانم و نیاز به مشورت شما و دیگر برادران مسلمان داشته باشم، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم». (خطبه ۲۰۵ نهج البلاغه)

این نصیحت ها اما کارگر نیفتاد! طلحه و زبیر چند روز بعد به محضر امیرالمؤمنین (ع) رفته و از ایشان اجازه ی خروج از مدینه برای به جا آوردن عمره خواستند. حضرت نیز سه بار آن ها را قسم داد که بیعت خود را نقض نکنند، پس از انجام عمره به مدینه بازگردند و میان مسلمانان اختلاف نیفکنند. طلحه و زبیر قسم خوردند و قول دادند که چنین کنند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۷) پس از اینکه از محضر ایشان خارج شدند، امیرالمؤمنین (ع) خطاب به اصحاب خود فرمود: «به خدا قسم آن ها قصد عمره ندارند بلکه قصد فتنه دارند» (الإرشاد مفید، ج ۱، ص ۳۱۵) پس از خروج طلحه و زبیر، ابن عباس آن ها را در میانه راه دید و دربارهی محتوای دیدارشان با امیرالمؤمنین (ع) پرسید. آن دو نیز از موافقت امام علی (ع) برای خروج شان از مدینه خبر دادند. ابن عباس به سرعت نزد امیرالمؤمنین (ع) رفت و در این باره سؤال کرد. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند! ای فرزند عباس من می دانم که آن دو قصدی جز فتنه جویی ندارند. من آن ها را می بینم که برای جنگ با من به مکه می روند. به زودی این دو مرد، علیه حکومت من دست به فساد خواهند زد و خون شیعیان و یاران مرا خواهند ریخت». ابن عباس شگفت زده شد و گفت: «اگر این مسائل نزد شما معلوم است پس چرا به آن ها اجازه ی خروج از مدینه دادید؟ چرا آن ها را زندانی نکردید تا مسلمانان را از شرشان حفظ کرده باشید؟»، امیرالمؤمنین (ع) نیز پاسخی دادند که به خوبی سیره ی سیاسی ایشان را روشن می کند، ایشان فرمودند: «ای ابن عباس، آیا مرا به ظلم ابدی، گناه پیش از ثواب، کیفر بر صرف گمان و تهمت و دستگیری قبل از جرم سفارش و امر می کنی؟ چنین نیست، قسم به خداوند هیچ وقت از حکم الهی عدول نخواهم کرد و از آن فاصله نخواهم گرفت». (الجمل،

ج- زمانی که اصحاب جمل به بصره رسیدند امیرالمؤمنین (ع) با ارسال نامه‌ها و اشخاص متعدد برای طلحه، زبیر و عایشه تلاش کردند آنان را از این کار منصرف کرده و به سمت حق بازگردانند، اما دنیاطلبی این افراد و حیله‌گری کسانی مانند عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عامر مانع از آن شد که شمشیر را بر زمین بگذارند و شد آنچه نباید می‌شد. برای نمونه امیرالمؤمنین (ع)، عثمان بن حنیف، ابواسود دؤلی و عمران بن حصین خزاعی را برای گفت‌وگو با آنها فرستاد تا بگویند برای چه به بصره آمده‌اند! عایشه فرستادگان امام را به طلحه و زبیر حواله داد و سخنی نگفت. زبیر نیز در پاسخ گفت برای خونخواهی عثمان آمده‌ایم! طلحه نیز با عصبانیت تمام، فرستادگان را رد کرد. بدین ترتیب فرستادگان امام بدون نتیجه بازگشتند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۱۳) در هنگام خطبه خواندن طلحه، عایشه و زبیر در جمع مردم بصره، یاران و اصحاب امام (ع) به روشنگری پرداختند اما فرجام این روشنگری‌ها نیز به جایی نینجامید.

آن هنگام که سپاه عثمان بن حنیف (فرماندار بصره) مطابق با دستور امیرالمؤمنین (ع)، روبه‌روی اصحاب جمل قرار گرفت، عثمان بیعتی را که امثال طلحه و زبیر با امام داشتند به یاد آن دو نفر، مردم و اصحاب جمل انداخت، اما باز هم افاقه نکرد. پیمان صلح میان عثمان و طلحه و زبیر بسته شد که تا زمانی که امیرالمؤمنین (ع) شخصا به بصره نرسیده‌اند جنگی صورت نگیرد. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱) اما این دو نفر به همین پیمان هم پایبند نبودند و شبانه به مرکز خلافت حمله کرده، به بیت‌المال مسلمین دسترسی پیدا کرده و مقدار زیادی طلا و جواهرات را برای خود دزدیده و عثمان بن حنیف را به شدت کتک زدند و تمام موهای صورت او را از ریشه کردند. (الجمل، ص ۱۵۲) که نقل است زمانی که عثمان در ذی قار به سپاه امام پیوست، امیرالمؤمنین (ع) با مشاهده‌ی وضعیت عثمان به گریه افتادند و برای نابودی ناکتین دست به دعا برداشتند. (نهج السعاده، ج ۱، ص ۲۷۸) سپس عثمان را به نزد عایشه بردند، عایشه دستور داد که گردن او را بزنند اما با تهدیدی که عثمان نسبت به عایشه، طلحه و زبیر کرد، عایشه از این رأی خود برگشت. در عوض، عایشه به زبیر دستور داد محافظان عثمان که حدود هفتاد نفر بودند را گردن بزنند و زبیر نیز این دستور را به فرزندش عبدالله انتقال داد که نقل است همه‌ی محافظان عثمان بن حنیف مانند گوسفند ذبح شدند. محافظان بیت‌المال نیز که حدود ۵۰ نفر بودند به طرز فجیعی توسط طلحه و زبیر کشته شدند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۱)

هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) به ذی قار رسیدند، باز هم برای طلحه و زبیر و عایشه نامه نوشتند تا شاید بشود آنها را از این کار منصرف کنند. در روز جنگ نیز آن چنان که در بخش‌های بعدی عرض خواهیم کرد، به دعوت طلحه و زبیر و عایشه برای رعایت احکام قرآن و سنت پیامبر (ص) پرداختند و حتی زبیر پس از دیدار با امیرالمؤمنین (ع) از جنگ منصرف شد اما با حیله‌گری فرزندش عبدالله دوباره پای به عرصه نبرد گذاشت. (الجمل، ص ۳۳۶) اما هیچ‌کدام از این کارها پاسخ درخوری از جانب سران فتنه دریافت نکرد و آنها مصمم بودند که تصمیم نادرست و فکر شیطانی خود را به هر طریق ممکن عملی کنند.

د- «**برای علی زندانی سیاسی هیچ معنایی نداشت**»؛ کاملاً صحیح است. امیرالمؤمنین (ع) با وجود رفیق و مدارای فراوانی که با مجرمان و مخالفان حکومت اسلامی و عدالت علوی داشتند، هیچ‌گاه در اقامه‌ی امر و فرمان خداوند و برپا داشتن ارزش‌های الهی با کسی تعارف نداشتند. هر شخص سرکش و طغیانگری هم که در مسیر خلاف حکم و دستور خداوند قرار می‌گرفت و مانع اجرای عدالت علوی می‌شد، امیرالمؤمنین (ع) اصلاً فرصتی برای حصر، بازداشت و امثالهم نمی‌دادند و او را آن چنان که شایسته بود به سزای عملش می‌رساندند. جنگ جمل، صفین و نهروان به همین دلیل رخ داد. عده‌ای سهم‌خواهی کردند، خودشان را عالم و فقیه در دین دانستند، برای خود حق جداگانه از بیت‌المال و حکومت خواستند، علی را تکفیر کردند، حکومت علی را طاغوت نام نهادند و ...، اما امیرالمؤمنین (ع) در مقابل این گروه‌ها چه کردند؟

رأی گیری کردند که هر کسی را مردم انتخاب کردند من هم تابع خواهم بود؟! خیر! هرگز! ایشان امام بر حق بودند و هر که روبه روی ایشان قرار می گرفت باطل بود. بنابراین معنایی نداشت که حضرت در مقابل گروه های سرکش و افراد باغی، مدارا نشان بدهند و اجازه بدهند که حکومت اسلام و حکومت خداوند به خطر بیفتد و احکام اسلامی تعطیل بشود.

۶. «روز جمل، اول سپاه مقابل تیراندازی کردند و یک سرباز او را کشتند. یارانش گفتند شروع کنیم؟ او گفت نه سر به آسمان بلند کرد گفت: اللهم اشهد (خدایا شاهد باش). سپاه مقابل دومین تیر را انداختند و دومین سرباز او را کشتند. یاران گفتند شروع کنیم؟ او باز مخالفت کرد و سر به آسمان بلند کرد و گفت: اللهم اشهد! تیر سوم را که انداختند و سومین سرباز او را که کشتند، سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا شاهد باش که ما شروع نکردیم، آنگاه شمشیر کشید. ماجراجو و جنگ طلب نبود.»

الف- داستان شروع جنگ جمل به نحو ناشیانه ای در این بخش تحریف شده است. بدیهی است گفتن سه باره ی «اللهم اشهد» و عدم انجام هر کار دیگری، هیچ گاه حجت را بر سپاه مقابل تمام نخواهد کرد. به طور خلاصه و با توجه به روایات تاریخی مختلف در این زمینه داستان را عرض می کنم.

ب- در روز آغاز جنگ، امیرالمؤمنین (ع) خطبه ای خواندند تا شاید پس از سه روز فرصتی که برای بازگشت اصحاب جمل از تصمیم برای جنگ داده بودند، هنوز روزنه های امید برای تغییر نظر سپاه دشمن وجود داشته باشد. این امر که چندان مؤثر واقع نشد، امیرالمؤمنین (ع) عبدالله بن عباس را همراه با قرآنی برای یادآوری چندین باره بیعت طلحه و زبیر و عایشه به نزد آنان فرستاد. زبیر در پاسخ ابن عباس گفت: پیش امیر خودت برگرد که ما با اجبار بیعت کردیم. طلحه نیز گفت: ما برای خونخواهی عثمان آمده ایم؛ پسر عموی تو به زور حکومت ما را غصب کرده است! عایشه نیز به محض دیدن ابن عباس روی برگرداند و گفت: به خدا قسم به هیچ کدام از حرف های تو گوش نمی دهیم! به امیر خودت بگو بین ما و شما تنها شمشیر خواهد بود و برگرد پیش از آنکه خونت ریخته شود. پس از بازگشت ابن عباس، تیراندازان دشمن شروع به تیراندازی می کنند. ابن عباس به امیرالمؤمنین (ع) می گوید: تا چه زمانی باید اجازه ی عرض اندام به این قوم بدهیم؟ حضرت می فرماید: تا یک بار دیگر حجت را بر آن ها تمام کنیم. سپس می فرماید: چه کسی این قرآن را از من گرفته و بر آنان عرضه می دارد؟ البته باید بداند که کشته خواهد شد و من در پیشگاه خدا برای او ضامن بهشت هستم. نوجوانی به نام مسلم برمی خیزد؛ امیرالمؤمنین (ع) با مهربانی او را منصرف کرده و دوباره سخن خود را تکرار می کنند تا اینکه هیچ کس جز همان مسلم آماده ی انجام این کار نمی شود. مسلم با دستور امیرالمؤمنین (ع) جلوی سپاه دشمن ایستاده و آن ها را به کتاب خدا فراخواند. عایشه دستور داد با نیزه او را بکشند؛ سپاه عایشه به سمت مسلم هجوم آوردند و او را کشتند. سپس امیرالمؤمنین (ع) محمد بن حنفیه را فراخوانده و پرچم سپاه را به دست او داد و امر کرد برای شروع جنگ تا زمانی که من گفتم صبر کن. حضرت در حال نصیحت یاران خود بودند که سپاه دشمن چند نفر از یاران امام را به شهادت می رسانند. در اینجا حضرت فرمودند: **خدایا! شاهد باش**. پس از این، پسر عبدالله بن بدیل تیر خورد؛ او پیش امام رفت و با اعتراض گفت: تا کی باید صبر کنیم؟ به خدا اگر هدف تو اتمام حجت بود، این اتفاق افتاد! در اینجا بود که بالاخره امام (ع) به محمد بن حنفیه دستور دادند که برای شروع جنگ آماده بشود. همین که سپاه دشمن به سمت یاران امام به راه افتاد، حضرت دستور به مبارزه دادند و بدین ترتیب جنگ آغاز شد. آنچه که عرض کردم خلاصه ای از روایات موجود در کتاب های «الجمل»، «الکامل»، «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» و «مروج الذهب» بود.

ج- صحیح است که ماجراجویی و جنگ‌طلبی در سیره‌ی امیرالمؤمنین(ع) نبود؛ اما این به معنای عدم برخورد با ماجراجویان و جنگ‌طلبان نبود. امام(ع) در راه برپا داشتن ارزش‌های الهی با ماجراجویانی که به دنبال پیگیری هدف‌های شوم شیطانی و برهم زدن امنیت و آرامش جامعه بودند هیچ مسامحه و تساهلی به خرج نمی‌داد. در همین راستا، حضرت در پاسخ به نامه‌ی برادرش عقیل درباره‌ی شروع جنگ صفین، این چنین فرمودند: «اما آنچه را که از تداوم جنگ پرسیدی و رأی مرا خواستی بدانی، همانا رأی من پیکار با پیمان‌شکنان است تا آنگاه که خدا را ملاقات کنم». (نامه ۳۶ نهج‌البلاغه) همچنین امیرالمؤمنین(ع) در نامه به یکی از فرماندهان نظامی، درباره‌ی روش مقابله با دشمن و آمادگی برای مقابله با تهدیدات خارجی می‌فرمایند: «اگر دشمنان اسلام به سایه‌ی اطاعت بازگردند پس همان است که دوست داریم و اگر کارشان به جدایی و نافرمانی کشید با کمک فرمانبرداران با مخالفان نبرد کن؛ از آنان که فرمان می‌برند برای سرکوب آنها که از یاری تو سر باز می‌زنند کمک بگیر، زیرا آن کس که از جنگ کراهت دارد بهتر است که شرکت نداشته باشد». (نامه ۴ نهج‌البلاغه)

د- باید توجه داشت که بیعت مردم با امام علی(ع) به معنای امروزی، رأی اکثریت بود و هر کسی که در مقابل این بیعت قرار می‌گرفت باطل بود حتی اگر پیش از آن همسر پیامبر (ص) بود؛ به همین دلیل امیرالمؤمنین(ع) برای اینکه افراد فتنه‌گری مانند معاویه در مقابل بیعت مردم سر فرود بیاورند، دو راهی جنگ یا تسلیم را قرار داد. ایشان در نامه‌ای که توسط جریر بن عبدالله بجلی برای معاویه در سال ۳۶ هجری فرستادند این چنین فرمودند: «هنگامی که نامه‌ام به دست رسید معاویه را به یکسره کردن کار وادار کن و با او برخوردی قاطع داشته باش. سپس او را آزاد بگذار در پذیرفتن جنگی که مردم را از خانه‌ها بیرون می‌ریزد یا تسلیم‌شدنی خوارکننده. پس اگر جنگ را برگزید، امان‌نامه او را بر زمین بکوب و اگر صلح خواست، از او بیعت بگیر». (نامه ۸ نهج‌البلاغه)

ه- از سوی دیگر آماده شدن برای جنگی که ممکن است در آینده از سوی دشمن بر حکومت اسلامی تحمیل بشود از ضروریاتی است که هم در قرآن، خداوند به آن دستور داده است و هم اینکه در سیره‌ی معصومین(ع) کاملاً پیداست. در خطبه ۴۳ امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: «عقیده من این است که صبر نموده با آنها [شامیان] مدارا کنید، گرچه مانع آن نیستم که خود را برای پیکار آماده کنید». پس آمادگی برای جنگ به معنای این نیست که کسی جنگ‌طلب یا ماجراجو است.

همچنین باید بفهمیم امام(ع) پاسخ تهدیدات نظامی دشمن را نیز به اندازه‌ای که نیاز بود می‌دادند و به دلایلی مانند تنش‌زدایی و آشتی با ملت‌ها و گفت‌وگوی تمدن‌ها و امثالهم در مقابل تهدیدات دشمنان حقیقی خداوند و حکومت عدل علوی سکوت نمی‌کردند: «معاویه! مرا به جنگ خوانده‌ای، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا و دو لشکر را از کشتار بازدار تا بدانی پرده‌ی تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده و دیده‌ی چه کس پوشیده است؟». (نامه ۱۰ نهج‌البلاغه)

دشمن‌شناسی امیرالمؤمنین(ع) نیز در حد اعلی بود؛ به حدی که در نامه‌ای که برای مردم مصر در سال ۳۸ هجری نوشتند، فرمودند: «به خدا سوگند، اگر تنها با دشمنان روبه‌رو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته و نه می‌هراسم. من به گمراهی آنان و هدایت خود که بر آن استوارم، آگاهم و از طرف پروردگارم به یقین رسیده‌ام و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق و به پاداش او امیدوارم. لکن از این اندوهناکم که بی‌خردان و تبه‌کاران این

امت، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان او را به بردگی بکشند، با نیکوکاران در جنگ و با فاسقان همراه باشند». (نامه ۶۲ نهج البلاغه)

و- همچنین امیرالمؤمنین(ع) برای انتخاب استانداران و فرمانداران علاوه بر پاک دستی و ساده زیستی آن ها به لایق بودن آن ها برای مقابله با دشمن نیز اهمیت می دادند. آن گونه که کمیل بن زیاد نخعی را به دلیل ترک مبارزه با لشکریان شام در سال ۳۸ هجری سرزنش کرده و فرمودند: «تو در آنجا پُلی شده‌ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند. نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند و نه هیبتی داری که از تو بترسند و بگریزند، نه مرزی را می توانی حفظ کنی و نه شوکت دشمن را می توانی در هم بشکنی، نه نیازهای دیارت را کفایت می کنی و نه امام خود را راضی نگه می داری». (نامه ۶۱ نهج البلاغه) پس خوب است که قبل از اتهام زدن به امیرالمؤمنین(ع) یک صفحه از نهج البلاغه را بخوانند! شاید اثر کرد.

۷. «بعد از جنگ جمل بر پیکر طلحه گریست و خطاب به او گفت: کاش بیست سال پیش از این مرده بودم و کشته ترا افتاده بر زمین و زیر آسمان نمی دیدم. حتی حرمت سابقه جهاد دشمنش را هم نگه داشت. سپس به دیدن عایشه رفت و حرف های درشت او را تحمل کرد و حالش را پرسید. سپس با ۴۰ زن مسلح روپوشیده اسکورتش کرد و به وطنش برگرداند.»

الف- طلحه و زبیر عاقبت به خیر نشدند؛ هیچ شکی نیست. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نوشته شده که حضرت پس از جنگ جمل بعد از اینکه جنازه طلحه را دیدند دستور دادند که او را بنشانند، سپس خطاب به طلحه فرمودند: «تو در راه اسلام گام‌هایی برداشتی که ای کاش از آن‌ها بهره می گرفتی؛ اما شیطان تو را گمراه کرد و تو هم لغزیدی و به سرعت تو را به سمت آتش جهنم برد». (ج ۱، ص ۲۴۷) بسیاری از افراد بودند که در اسلام سابقه‌ی جهاد همراه با پیامبر داشتند؛ اما این موضوع، حرمت ایجاد نمی کرد که اگر بعد از پیامبر دچار خطا و انحراف شدند، بگویند چون فلانی با پیامبر بوده و بر علیه کفار و مشرکین جنگیده پس حتما انسان صالح و شایسته‌ای است و نبایستی روبه‌روی خطاهای او قرار گرفت و آن‌ها را بیان کرد؛ از صدر اسلام تا کنون، میزان، حال فعلی افراد بوده و از این پس نیز هست! مگر نه اینکه روزی زبیر در مقابل پیامبر(ص) با شگفتی گفت: من هیچ گاه روبه‌روی علی نمی ایستم و عمر بن سعد هم باور نمی کرد که روزی قاتل سیدالشهداء(ع) بشود؟ به قول امام خمینی(ره): تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام! پس ایمان امری نیست که همیشه ثابت بماند؛ وابسته به اعمال و نیاتی است که انسان دارد. به همین دلیل امیرالمؤمنین(ع) نگران ایمان خود در زمان شهادت بودند و این مورد را از پیامبر(ص) پرسیدند.

ب- درباره‌ی طلحه و زبیر امام علی(ع) توصیفات بسیار روشنی دارند؛ از جمله اینکه فرمودند: «آن دو، نه رشته‌ای الهی را چنگ زدند و نه با وسیله‌ای به خدا روی آوردند. هر کدام بار کینه‌ی رفیق خود را بر دوش می کشد که به زودی پرده از روی آن کنار خواهد رفت. به خدا سوگند! اگر به آنچه می خواهند برسند، این جان آن را می گیرد و آن، این را از پای در می آورد». (خطبه ۱۴۸ نهج البلاغه) در بیان دیگری می فرمایند: «به خدا سوگند! آنان نه منکری در کارهای من سراغ دارند که برابر آن بایستند و نه میان من و خودشان راه انصاف پیمودند ... همانا ناکثین گروهی سرکش و ستمگرند، خشم و کینه و زهر عقرب و شبهاتی چون شب ظلمانی در دل‌هایشان وجود دارد». (خطبه ۱۳۷ نهج البلاغه) همان طور که پیش از این عرض کردم، هدف امیرالمؤمنین(ع) از تمامی فعالیت‌هایشان همیشه بر محور هدایت بود و نه جنگ و خونریزی؛ ایشان بارها اقدام به روشنگری برای طلحه و زبیر و عایشه کرده و آن‌ها را از آتش افروزی و فتنه‌انگیزی بر حذر داشتند.

پس از پایان جنگ جمل نیز، به دلیل اینکه «امام هدایت» و «جلوه ی رحمت الهی» در میان مردمان بودند، بر جنازه ی تمام کشته شدگان از سپاه خودشان و سپاه مقابل نماز خواندند که طبق برخی منابع این کار سه روز به طول انجامید و دستور عفو عمومی برای تمامی فراریان از جنگ و اهالی بصره دادند.

ج- «اما عایشه! پس افکار و خیالات زنانه بر او چیره شد و کینه ها در سینه اش چون کوره آهنگری شعله ور گردید. اگر از او می خواستند آنچه را که بر ضد من انجام داد نسبت به دیگری روا دارد، سر باز می زد، به هر حال احترام نخست او برقرار است و حسابرسی اعمال او با خدای بزرگ است.» (خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه)

عایشه از میدان جنگ در حصر قرار گرفت؛ ابتدا طبق دستور امیرالمؤمنین (ع) توسط برادرش محمد بن ابی بکر به بصره فرستاده شد. پس از مدتی ابن عباس از سوی امیرالمؤمنین (ع) به بصره رفته و به عایشه پیام امیرالمؤمنین (ع) را ابلاغ کرد که هر چه سریع تر باید آماده بازگشت به مدینه بشوید. (بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۶۹) عایشه از این کار امتناع کرد اما در نهایت با حضور امیرالمؤمنین (ع) در بصره و دستور ایشان، همراه با ۳۰ مرد و ۲۰ زن مسلح که به دستور امام (ع) خود را به پوشش مردانه آراسته بودند به مدینه رفت و حضرت دستور دادند که تحت هیچ شرایطی از مدینه خارج نشوند و این یعنی همان بازداشت در مدینه. تاریخ نیز گواهی می دهد که عایشه تا پایان عمر از مدینه خارج نشد (مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، صص ۳۶۸-۳۷۰) و ظاهراً به علت مخالفت با بیعت گرفتن معاویه برای پسرش یزید در مسجد مدینه، با توطئه معاویه به چاه انداخته شد.

برخی منابع اذعان کرده اند که عایشه از اتفاقات جنگ جمل توبه کرد؛ برای نمونه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نوشته است: «برخی از اندیشمندان معتزله نوشته اند که تمامی کسانی که در جنگ جمل شرکت کردند هلاک شدند مگر کسانی که توبه ی آن ها ثبت شده است؛ و عایشه جزو کسانی است که توبه ی آن ها ثبت شده همچنین طلحه و زبیر. درباره ی عایشه او در روز جمل نزد علی اعتراف به گناه و اشتباهش کرد و از علی درخواست بخشش داشت. روایت ها درباره ی توبه عایشه به تواتر ثبت شده که او می گفت: کاش قبل از جمل مُرده بودم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۳۴) شاید توبه ی عایشه را بتوان پذیرفت اما فتنه گری او حداقل تا پایان عمر مبارک امیرالمؤمنین (ع) از مُسَلّمات تاریخی است؛ همان طور که او تا پایان عمر حضرت زهرا (س) هیچ گاه با دختر پیامبر (ص) رابطه ی خوبی برقرار نکرد تا پایان عمر مبارک امیرالمؤمنین (ع) نیز همان حسادت ها و کینه ها را داشت؛ آنچنان که گفته اند: «هنگامی که عایشه از بصره به مدینه بازگشت، هرگز آشوب و فتنه بر علیه امیرالمؤمنین (ع) را ترک نکرد و دائماً برای معاویه و اهالی شام نامه های تحریک کننده بر علیه امیرالمؤمنین (ع) می نوشت.» (الصحيح من سيرة الامام علي (ع)، ج ۳۴، ص ۲۳۷)

۸. «با زنان حتی مجرمانی که اقدام مسلحانه علیه امنیت ملی کرده بودند، این طور بود. کسانی که با او جنگیدند را محارب و منافق و فتنه گر و ضد ولایت خواند، گفت: برادران مسلمان ما هستند که در حق ما ظلم کردند.»

الف- این بخش از متن شبهه، به طور آشکارا دروغ محض است. تمامی کسانی که با امیرالمؤمنین (ع) جنگیدند «محارب، منافق، فتنه گر و ضد ولایت» بودند و در کلام امیرالمؤمنین (ع) در توصیف مبارزان نیز این توصیفات به وضوح پیداست. مواردی را پیش از این خدمت شما ارائه کردم، اما درباره ی این بخش بایستی توضیحاتی را عرض کنم.

ب- ابتدا بایستی بدانیم آیا امیرالمؤمنین (ع) با کسانی که مسلحانه علیه امنیت جامعه اقدام می کردند برخورد می کردند یا خیر. هیچ کس شک ندارد که به راه انداختن جنگ و دست به اسلحه بردن در جامعه ای که رهبر آن امام معصوم است،

مصدق واقعی اقدام علیه حکومت است. پس مقابله با هرگونه تهدید نسبت به یک حکومت الهی نیز کاملاً منطقی و عقلانی است. امیرالمؤمنین (ع) تجربه جنگ‌های متعددی را داشتند؛ تمایل داشتند تا جایی که ممکن است خون کسی در هیچ جنگی ریخته نشود و هیچ گروه و قوم و قبیله‌ای دچار جنگ نشوند و آسیب نبینند. اما آن جایی که پای منافع اسلام و حکومت اسلامی در مقابل عده‌ای نادان و طمع‌کار در میان بود حتماً برخورد می‌کردند و اگر برخورد نکرده بودند اکنون جای سؤال بود. ایشان در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه درباره‌ی برخورد با کسانی که بر علیه امنیت و آرامش جامعه اقدام مسلحانه انجام می‌دهند می‌فرمایند: «آگاه باشید! خداوند مرا به جنگ با سرکشان تجاوزکار، پیمان‌شکنان و فسادکنندگان در زمین فرمان داد. با ناکثان پیمان‌شکن جنگیدم و با قاسطین تجاوزکار جهاد کردم و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم». پس فهمیدیم هر کسی بر علیه امنیت حکومت اقدام کند، سرکش، تجاوزکار، پیمان‌شکن و مفسد فی الأرض است؛ تکلیف این افراد نیز در قرآن کاملاً مشخص است: «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا؛ در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید». (سوره بقره، آیه ۱۹۰)

ج- یک کلام منطقی و دارای استدلال ساده این است که بدانیم امیرالمؤمنین (ع) به عنوان جانشین پیامبر (ص) صاحب امر ولایت بودند؛ بنابراین هر کسی که مسلحانه روبه‌روی ایشان قرار می‌گرفت ضد ولایت و محارب بود. امیرالمؤمنین (ع) صاحب حکومت بود و حکومتی که در اختیار امام (ع) بود هم از جهت مشروعیت و هم از جهت مقبولیت، کاملاً به حق بود؛ بنابراین می‌فهمیم که هر کسی مقابل این حکومت حق الهی قرار می‌گرفت فتنه‌گر و ضد حکومت بود. از سوی دیگر نمی‌شود که ما در جبهه‌ای که امیرالمؤمنین (ع) یک طرف آن قرار گرفته و کسانی که ضد او هستند و او را تکفیر می‌کنند در جبهه‌ی مقابل قرار گرفته‌اند بگوئیم هر دو حق هستند؛ ناگزیر بایستی یک طرف حق و طرف دیگر باطل باشد. شکی نداریم که امیرالمؤمنین (ع) حق بودند؛ پس چنانچه بخواهیم جبهه‌ی مقابل امیرالمؤمنین (ع) را دارای حق بدانیم، بایستی تمامی آموزه‌ها و اعتقادات مذهبی‌مان را کنار بگذاریم. بنابراین جبهه‌ی مقابل امیرالمؤمنین (ع) هر شخص و گروهی که باشند بدون شک «محارب، منافق، فتنه‌گر و ضد ولایت» هستند.

در کلام امیرالمؤمنین (ع) نیز توصیفات فوق به وضوح پیداست؛ در خطبه ۱۸۲ وصف یاران شهید خود را نموده و می‌فرمایند: «کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق درگذشتند؟ کجاست عمار؟ کجاست پسر تیهان؟ کجاست ذوالشهادتین؟ ... دریغا از برادرانم که قرآن را خواندند و بر اساس آن قضاوت کردند. در واجبات الهی اندیشه کرده و آن‌ها را برپا داشتند، سنت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند، دعوت جهاد را پذیرفته و به رهبر خود اطمینان داشته و از او پیروی کردند». همچنین امام در خطبه ۱۲۱ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند ... به سوی جهاد برانگیخته شده ... شیفته جهاد گردیدند، شمشیرها از نیام برآوردند ... برخی شهید شده و برخی نجات یافتند ... آنان برادران من هستند که رفته‌اند و بر ماست که تشنه‌ی ملاقات‌شان باشیم و از اندوه فراق‌شان انگشت حسرت به دندان بگیریم» و توصیفات متعدد در خطبه‌های دیگر از یاران شهیدشان که طرح آن‌ها این مقاله را به کتاب تبدیل خواهد کرد!

اکنون ببینیم توصیف امیرالمؤمنین (ع) از کسانی که با او جنگیدند چگونه است: «همانا ناکثین گروهی سرکش و ستم‌گرد، خشم و کینه و زهر عقرب و شبیهاتی همچون شب ظلمانی در دل‌هایشان وجود دارد. در حالی که حقیقت پدیدار و باطل ریشه‌کن شده و زبانش از حرکت بر ضد حق فرومانده است». در بخش دیگری از همین خطبه می‌فرماید: «خدایا! طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند و مردم را برای جنگ با من شوراندند. آنچه را بستند تو بگشا، و آنچه را محکم رشته‌اند پایدار مفرما و آرزوهایی که برای آن تلاش می‌کنند را بر باد بده». (خطبه ۱۳۷ نهج

البلاغه) با این توصیفات برخی را چه می‌شود که امثال طلحه و زبیر را با عمار بن یاسر و مالک بن تیهان یکی کرده و هر دو گروه را یکسان و اهل حق می‌دانند؟ در سوره‌ی نساء آیه ۷۶ خداوند متعال می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ؛ کسانی که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند و کسانی که کافرند در راه طاغوت». طلحه و زبیر در راه چه کسی در مقابل امیرالمؤمنین(ع) فتنه به پا کردند؟ پس همان طور که نور با تاریکی یکی نیست، حق و باطل نیز هیچ‌گاه یکی نشده و نخواهند شد.

د- در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه امام(ع) درباره‌ی خوارج می‌فرمایند: «شما بدترین مردم و آلت دست شیطان و عامل گمراهی این و آن می‌باشید». پس از جنگ نهروان نیز فتنه‌انگیزی خوارج را یادآور شده و فرمودند: «ای مردم! من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت». (خطبه ۹۳ نهج البلاغه) همچنین در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه، امیرالمؤمنین(ع) پس از یادآوری عهد خدا برای نبرد با سرکشان و مفسدان در زمین (در مطالب گذشته بیان شد) ویژگی‌های کسانی که با آن‌ها جنگیدند را به این صورت بیان می‌فرمایند: «با ناکثان پیمان شکن جنگیدم، با قاسطین تجاوزکار جهاد کردم و مارقین خارج شده از دین را خوار و زبون ساختم ... حال تنها اندکی از سرکشان و ستم‌گران باقی ماندند که اگر خداوند مرا باقی گذارد با حمله‌ی دیگری نابودشان خواهم کرد و حکومت حق را در سراسر کشور اسلامی پایدار خواهم کرد، جز مناطق پراکنده و دوردست». اکنون باید از طراحان شبهه پرسیم چگونه می‌شود با وجود این توصیفات روشن، این افراد به برادران مسلمانی تعبیر بشوند که تنها به اهل بیت ظلم کرده‌اند؟

در پایان این بخش بد نیست کلام دیگری از امیرالمؤمنین(ع) را بخوانیم که درباره‌ی مخالفان خود که همگی منافق، بدعهد و عیب‌جو بودند می‌فرمایند: «همانا بیعت برای امام بیش از یک بار نیست و تجدیدنظر در آن میسر نخواهد بود و کسی اختیار از سر گرفتن آن را ندارد! آن کس که از این بیعت عمومی سرباز زد طعنه‌زن و عیب‌جو خوانده می‌شود و آن کس که نسبت به آن دو دل باشد، منافق است». (نامه شماره ۷ نهج البلاغه)

۹. «در زمان خلافت، تمامی خزانه‌داری‌های سرزمین پهناور اسلام را به دست ایرانیان سپرد؛ گفت: ایرانیان قبل از اسلام هم مردمان پاک‌دستی بودند».

الف- مشخص نیست هدف از گنجاندن این نکته در مطلب چیست؛ اما باید بدانیم حقیقت این است که با وجود احترام و ارادت ویژه‌ای که ایرانیان نسبت به امیرالمؤمنین(ع) و متقابلاً حضرت نسبت به ایرانیان داشتند، در هیچ بخشی از تاریخ حکومت امیرالمؤمنین(ع) چنین مطلبی نداریم که تمام خزانه‌داری‌های کشورهای اسلامی به ایرانیان سپرده شده باشد.

۱۰. «هنگامی که خلیفه شده بود و برای سرکشی به یکی از شهرها رفته بود، مردمانی را که به دنبال اسب او با پای پیاده راه افتاده بودند و او را مشایعت می‌کردند، با فریاد آن‌ها را از این کار بر حذر داشت گفت من هم انسانی مانند شما هستم بروید به کار و زندگی خود برسید و فقط در برابر خدا تعظیم کنید».

الف- در حکمت ۳۷ نهج البلاغه آمده که امیرالمؤمنین(ع) هنگام عبور از شهر انبار، با سیل استقبال اشراف، تاجران و امثالهم روبه‌رو شدند که با حرص و ولع فراوان به دنبال ایشان می‌دویدند. گویا گمان می‌کردند که امیرالمؤمنین(ع) نیز مانند پادشاهان و حاکمان پیشین‌شان است که برای این کارها ارزش و اهمیتی قائل باشند و به این وسیله به این افراد مقام و منصب یا پولی بدهند! امیرالمؤمنین(ع) آن‌ها را از چند جهت از این کار منع کردند: الف) این کار شیوه‌ی نامناسب پادشاهان بود و نبایستی ادامه پیدا می‌کرد، ب) فایده‌ای در این کار نه برای مردم و نه برای شخص امیر وجود نداشت،

ج) موجب تکبر و غرور بیش از اندازه در شخص امیر می‌شد. باید دقت کنیم که هدف از این استقبال، نه بزرگداشت امیرالمؤمنین(ع) بلکه دستیابی به اهداف پوچ مادی بود. وگرنه شخص امیرالمؤمنین(ع) بارها مورد استقبال قرار گرفته بود؛ از جمله استقبال پرشور مردم همدان یمن در سال دهم هجرت. و در این استقبال‌ها هم خبری از نهی امام از استقبال نیست.

ب- رسول اکرم(ص) هنگام ورود به مدینه مورد استقبال عظیم مردم قرار گرفتند؛ امام رضا(ع) هنگام عبور از شهرهای مختلف به ویژه شهر نیشابور مورد استقبال و پذیرایی ویژه‌ی مردم قرار گرفتند به نحوی که شرح آن در تواریخ مختلف ثبت و ضبط است. حضرت معصومه(س) هنگام ورود به شهر ساوه و سپس شهر قم، مورد استقبال مردم قرار گرفتند. در هیچ کدام از موارد فوق، کوچک‌ترین سخنی در باره‌ی نهی از استقبال وجود ندارد. پس آنچه که نهی شده، هدف نامناسب از استقبال بوده است نه خود استقبال.

سخن پایانی: آنچه که گفته شد کاملاً مبتنی بر نقل‌های معتبر و عموماً خطبه‌ها و نامه‌های نهج‌البلاغه بود. امید که به شناخت واقعی در موضوعات فوق از امام علی(ع) رسیده باشیم. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته